مجله فکاهی

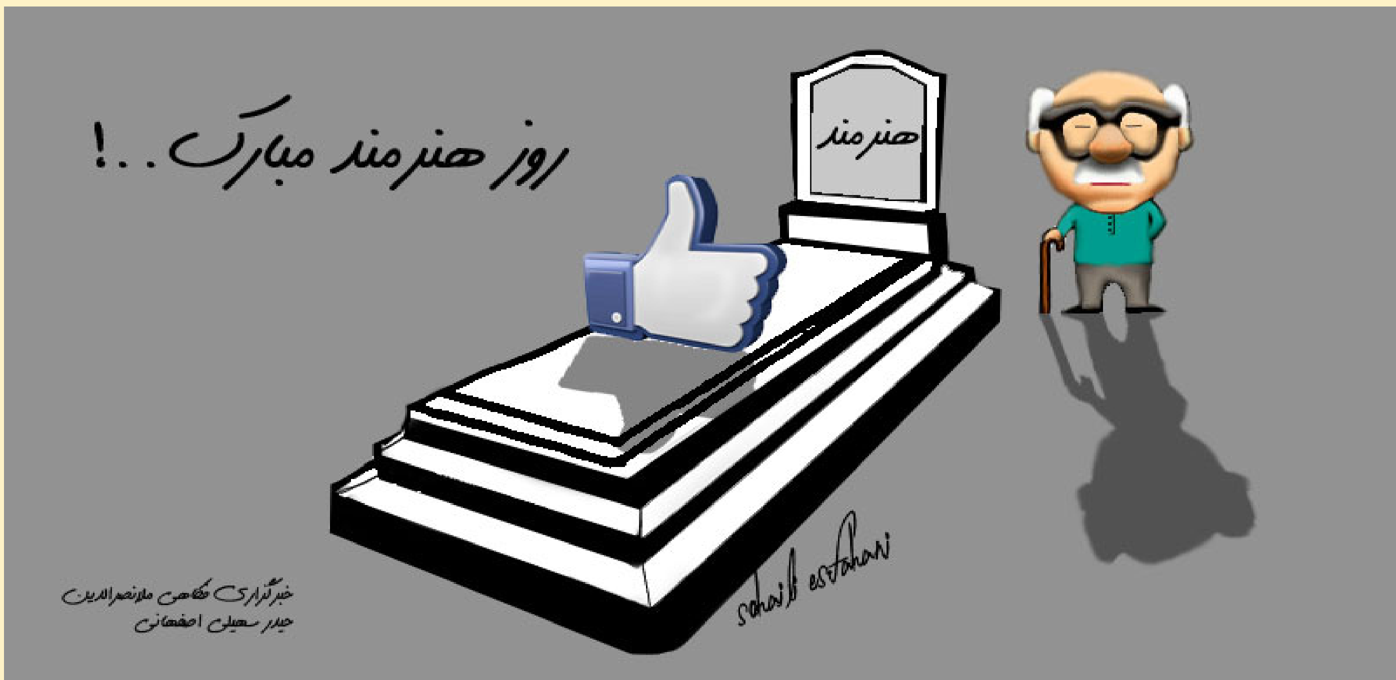
ملانصرالدین



٣٦

سال سوم

شماره دوازدهم

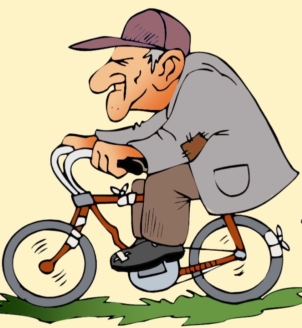


مجلهٔ فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین

www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.

سر و ته مقاله



آقا من رفته بودم قهر..! چرا؟

چرا از من می‌پرسین؟ برین از این سردبیر بپرسین که هی جز جیگرم می‌ده که چرا همه‌اش قاطی پاتی می‌کنی... پس چی کار کنم؟

عجب بساطی گیر کردم والله..! هی می‌پرسه از چی ناراحتی؟ از چی؟ از خود تو ، از این آسمون، از زمین، از این سکینهٔ ننه مرده که معلوم نیست این ننهٔ رحمت کردهٔ من، از کجا انداختش توو بغل من!

از این مردوم؟

چی چی!؟ با مردوم دیگه چی کار دارم؟ شوما بپرس که مردوم با من چی کار دارن؟

همین تو! ماکست کو..؟ ماکس نیست و ماسکه؟ من دو تا ماکس رو پوزم می‌کشم، دلم می‌خواد بگم ماکس! تو هیچی نمی‌کشی برو اسمشو بذار درد بی‌درمون!

اولش بچه کرونا بود. حالا بعدی دو سال، شده کرونای نره خر! هی جهش، هی جهش! هی جهش از بالا! هی جهش از پایین! اولش ۱۴ روز تا ۲۸ روز ملاحظه می‌کرد، حالا جهش کرده، تا باد صبا می‌خوره به آدم، یخته عطسه می‌کنی، می‌گی سرما خوردم، می‌گن نع خیر! شوما کرونا گرفتی..!

ای بر پدر پدرسوختهٔ مخترعش! اصی دیگه سرماخوردگی پیدا نمی‌شه! می‌باس از خارجه وارد کنیم. هر چی هست کروناست. هر چی می‌گیم سرماخوردگیه، می‌گن نع، کروناست. به خدا، به «آقا غلوم رضا» هم راضی شدیم. چی چی؟ آنفولانزا..! گور پدرت! اصی می‌خوام بگم «آقا غلوم رضا»... توو دهنم نمی‌چرخه!

رفتم واسکن بزنم، یه خانوم خوشگله نیشسته بود، گفت: شما پیرمردین بفرمایین اول صف! یا الله گفتم رفتم اولی صف..!

گفتش: "حاج آقا! سه نوع واکسن داریم. کودومش رو می‌خواین؟"

بشش گفتم: "چی چیا هست؟"

گفتش:"سینوفارم چینی داریم! استرازینکای انگلیسی ! و برکت ایرانی..!"

رفتم توو فکر... جنس منس‌های چینی که تعریفی نیست. هر چی تا حالا چینی خریدیم، جلدی خراب شده.. انگلیسی‌ها هم که تف توو ذاتشون، هر چی آدم جلب پدرسوخته است، انگلیسی جماعته! اما از اسم برکت خوشم اومد. بابام خدا بیامرز، هر وخت می‌خواست قسم بخوره، می‌گفت: به این برکت..!

گفتم یا مرتضی علی کن، همین برکت رو بزن! به جای یا مرتضی علی، با اون ماتیکش یه لبخند تحویلم داد. خوب نیگا نکردم؛ لبخند بود یا پوزخند، نفهمیدم. جلدی زد. اصلا دردم نیومد.

رفتم خونه، سکینه اومد جلوم و پرسید: "واکسن زدی؟"

بشش گفتم: "بعله! امری بود؟"

گفتش: " چی چی زدی؟"

بشش گفتم: "برکت..!"

با اون دندوناش هر هر خندید و گفت: "خیلی بده! کاش پرسیده بودی..! من استرازینکای انگلیسی زدم."

محلش نذاشتم، اما خدا سرت نیاره که اولش بازوم درد گرفت و بعدش بی‌حال شدم... سکینه هم همچی نیگام می‌کرد که انگار کارخونه "اوستا نمی‌دونم چی چی نکا" مال ننه بابای یه لا قباشه..."

بازم به مرتضی علی که گفتم، سر شب نشده، خودش هم افتاد به درد بدن و سیاهی چشم و استفراغ..!"

بشش گفتم: "بیا این هم تحفهٔ روباه پیر..!"

اما خودم هم حالم خوش نبود. اون ماتیکیه بشم گفته بود که ممکنه حالت بد بشه، یه قرص بنداز بالا حالت خب می‌شه. من هم سر راهی از داروخونه‌چی یه قرص سر درد گرفته بودم، اما برا سکینه رو نکردم، گفتم بذار درد بکشه تا حالش جا بیاد، اینقذه پز و افاده الکی نده واسه خاطر دو کلاس اکابرش!

شوما هم برین واسکن بزنین... هر چی شد هم بزنین این‌ها هیچ کدوم هیچ فرقی با هم ندارن.

ده برین دیگه! هی بر و بر نیگا نیگا می‌کنه..!

اخبار داخله

انقراض هنرمندان

بر اساس پژوهش‌های اخیر، گونهٔ هنرمندان طی چند سال آینده منقرض خواهد گشت.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، علت



اصلی انقراض این گونه، از بین رفتن بستر وجودی آن‌هاست. به این معنی که اصولا علت غایی وجود هنر به کلی زیر سئوال رفته است و به همین شکل، هنرمندان نیز علت وجودی خود را از دست خواهند داد.

یکی از متخصصان این حوزه، به خبرنگار ما گفت: "بسیاری از دانشمندان، خبر این انقراض را به هنرمندان داده‌اند و تاکید کرد: " طبق این مطالعات، نه اصلا کسی دیگه کاری به هنر داره و نه جز هنر خوردن و نوشیدن و قر دادن و یه چیز دیگه که نباید گفت، اصولا چیز دیگه‌ای باقی می‌مونه. هر کی این هنرها را داره، جاش خوبه. شکم و زیر شکم..!"

خبرنگار ما تاکید کرد: "بابا فهمیدیم دقیقا کجا را می‌گی، نمی‌خواد هی آدرس بدی! پس به این ترتیب باید به هنرمندان گفت: روزتان خجسته و مبارک تا روز انقراض ایشالله!"

ماموریت با آفتابه به پاریس

وزارت امور خارجه اعلام کرد: در صورت این که فرانسه دست از نقش جدید خود در کسوت پلیس بد دست بر ندارد، ما آماده‌ایم کارشناسی را بفرستیم تا "آب رو بریزه همون جا که می‌سوزه!"



به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، سخنگوی وزارت خارجه در مصاحبهٔ مطبوعاتی اخیرش، مکرون را تهدید کرد که سوختگی اخیرش هیچ ربطی به برجام ندارد و در صورت تداوم حملات فرانسه ضد ایران در حوزهٔ برجام، حاضریم تا کارشناسی همراه آفتابه بفرستیم که به مقام‌های فرانسوی بفهمانند که دقیقا کجایشان می‌سوزد و باید به چه کسانی گیر بدهند.

سخن‌نگوی وزارت خارجه در این باره به خبرنگار ما گفت: "لاشی‌ها از بابت لغو قرارداد زیردریایی‌ها با استرالیا *** سوخته، خب! بعد به ما گیر می‌دن. از روزی که استرالیا گفت: چخه پدرسوخته ما زیردریایی‌ها شوما رو نمی‌خوایم، هی به ما گیر می‌دن. اگه دلشون می‌خواد، ما یه کارشناس بفرستیم بشون نشون بده که کجاشون سوخته، همون جا آب رو بریزن!

او در پاسخ پرسش خبرنگار ما که این کارشناس کیست، پاسخ داد: "ما کلا در زمینهٔ «آب ریختن روی جایی که می‌سوزه» فقط یه کارشناس داریم که هم تو می‌شناسی و هم ما... بش بگیم بره جلدی می‌دوه می‌ره..."

وزیر ارشاد: ما از این پس در باز تصمیم می‌گیریم!

وزیر ارشاد اعلام کرد: قبلنا اول درها را می‌بستند و بعد تصمیم می‌گرفتند، اما من دستور دادم از این پس، درها را باز کنند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، علت این تصمیم، هوای خوش پاییزی اعلام شده است که به سبب بسته بودن در و پنجره‌ها به درون اتاق تصمیم‌گیری نمی‌آمد.

یکی از کارشناسان که ما اصلا یادمون رفت اسمش را بپرسیم، در این باره گفت: "قبلنا تصمیم‌گیری بر اساس سیاست «سیا سیایای خومون غریبه نیاد



داخلمون» صورت می‌گرفت، اما از این پس، سفیدهای خومون هم نقش دارند که همه چیز مثل قبل سیاه نباشه."

او در پاسخ به سئوالی دربارهٔ عمومی شدن تصمیمات تاکید کرد: "والله من چیزی از این موضوع نفهمیدم، اما فکر می‌کنم فرقش مثل فرق حموم خصوصی یا نمره‌ای و عمومی قدیم است. راستش یک بار دربارهٔ لوئی چهاردهم خوندم که کابینهٔ حمام تشکیل می‌داد..."

خبرنگار ما تاکید کرد: "خفه..!"

کارشناس پاسخ داد: "چشم..!"

وزیر امور خارجهٔ باکو: تیرگی روابط، نمک روابط است!

جیحون بایراموف اعلام کرد: سوءتفاهم، تیرگی و دری وری، نمک روابط بین ایران و جمهوری آذربایجان است.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزیر امور خارجهٔ جمهوری آذربایجان، علت تیرگی روابط بین ایران و کشورش را نمک فراوان روابط اعلام و تاکید کرد که روابط دو طرف همچنان خوب می‌ماند.

او در این باره گفت: " از قدیم گفته‌اند: دعوای زن و شوهر نمک زندگیه..! تهران و باکو، عمرا بخواهند از همدیگر جدا شوند و این روابط زیبا را همچنان ادامه خواهند داد، اما خب گاهی پیش می‌آید که دعوایی هم روی دهد که با ریش‌سفیدی ترکیه حل می‌شود."



همراه با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچۀ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می فهمد.

– با سلام به شما خوانندگان ارجمند و جناب دکتر الاغ خرنژاد، کارشناس بی‌رقیب استراتژیک... در این شماره هم در محضر استاد گران مایه هستیم تا به ما دربارۀ بحران اخیر در دریای عمان به ما بگویند. استاد ماجرای کشتی نفتکش چیه؟

• من چه می‌دونم؟

– ده استاد نفرمایین! مگه می‌شه شوما اطلاع نداشته باشین...

• چرا نمی‌شه؟ مگه بنده از علوم غیبیه خبر دارم؟ این می‌گه آمریکا داشت نفتمون رو می‌دزدید، من نداشتم. آمریکا هم می‌گه به پیر به پیغمبر بنده فقط واستاده بودیم نیگا می‌کردم. هم این یکی سابقۀ دروغ داره، هم اون..!

– خو ما حالا تکلیفمون چیه؟ بالاخره کی راست می‌گه؟

• تکلیف شما ملت، اینه که بشینین و نیگا کنین... کم‌کم معلوم می‌شه که چه خبره یا چه خبر بوده..!

– یعنی شما نمی‌تونین یه حدس کوچولو بزنین؟ استاد دو صفحه مجله رو هواست، ها..!

• خو این دفعه بکنینش نصف صفحه! مابقی یه چیز دیگه بذارین... صلات صبح که نیست..!

– حالا عدم عبیدم، یه حدس بزنین دیگه..!

• اگه گذاشتی همین یه لقمه یونجه از حلقوم ما پایین بره و ما رو گرفتار نکنی...

– استاد، خواهش می‌کنم! یونجه‌ای که براتون آوردم نوش جونتون! گوشت بشه بره توو تنتون!

• شکر خدا گاو هم نیستیم که گوشتمون به درد کسی بخوره... ببین! این داستانی که بچه‌های ما تعریف می‌کنن از ماجرای نفتکش، شبیه فیلم‌هاییه که هندی‌ها ضد پاکستانی‌ها درست می‌کنن و برعکس! یا شبیه اون فیلم‌هایی هست که هالیوود ضد هیتلر درست می‌کرد، خب..!

– استاد خواهش می‌کنم، درک کنین! تضغیف نفرمایین..!

• زکی! عجب وضعیه ها..! دارم می‌گم نمی‌دونم، می‌گی دو صفحه خالی می‌مونه، ترا خدا حدس بزنین! می‌خوام حدس بزنم، منو یاد میمزی می‌ندازی... خو چی کار کنم؟

– یه جوری بگین که زیاد نره توو خاکی دیگه... همه جوزده شدن و دارن مارش می‌زنن و بعد ما بیاییم بگیم...

• بگیم چه؟ بگیم که داستان بچه‌های ما یخته هندیه... باید اصلش چیز دیگه‌ای باشه... خو اصلا به من و تو چه؟ شاید دولت بخواد فیلم بازی کنه. شاید مصلحت اینه... ما این وسط چی کاره‌ایم، محلل؟ واسه چی باید هر بار یه چوب ور داری بکنی توو سوراخ زنبور؟ خو حالا من بدونم که اصل کار چیه و نقشۀ دولت لو بره، خوبه؟

– نه استاد واقعا درست نیست... پس دو صفحه رو چی کار کنیم؟

• چی می‌دونم، برو دربارۀ فواید یونجه بنویس... شنیدم این روزها همتون یونجه خور شدین و می‌ندازین توو سالاد و ... یعنی همین یونجه مونده بود و ما بنی خر که شما آدم‌ها هم از راه رسیدین...

– می‌خواین دربارۀ کودتای سودان حرف بزنیم؟

• مثلا می‌خوای چی بگی؟ عمر عبدالبشیر چطوری سقوط کرد؟

– با قیام مردم..!

• آره، ارواح شیکمت! مردم سودان قیام کردن بلد بودن، حالا اسمشون فرانسه بود، نه سودان..!

– پس چی؟

• همین رئیس ستاد ننۀ مردۀ ارتششون کودتا کرد...

– خب!؟

• خب به روی ماتت! حالا هم همین مرتیکه دوباره کودتا کرد ضد نخست وزیر با کلاسشون... فکر کردی رئیس ستاد ارتششون عاشق افه چسی‌های دموکراتیک نخست وزیرشون بود؟ پیش خودش گفت: این یارو رو مثل ملیجک می‌ذارم سر کار و خودم پشت صحنه، صحنه گردون اصلی می‌شم. از اون ور هم رفت دست بوسی اسرائیل و آمریکا که هوای منو داشته باشین، من نوکر خوبیم!

– خب! پس چشه؟ مملکت که دستشه! آمریکا و اسرائیل هم که رفیقشن، پس چرا نمی‌شینه آروم؟

• این بی‌چاره که نشسته آروم، مشکل خود حمدوکه..!

– حمدوک دیگه کیه؟

• حمدوک اسم نخست وزیره است. لابد اسم رئیس ستاد ارتششون رو هم بلد نیستی؟

– نه استاد..! من از کجا بدونم...

• از خوندن خبر! لابد از غیب می‌باس یکی بیاد بهت بگه... اسم رئیس ستادشون هم ژنرال برهانه..!

– هاااا..!

• ها و بلا..!

– پس تقصیر نخست وزیره است؟ یعنی اون کودتا کرده؟

• کودتای چی چی بکنه، این بدبخت؟ دار و ندارش یه کمربنده، اون هم شلوارشو نگه داشته...

– پس چی؟

• هیچی! باورش شده که داره دموکراسی توو مملکت درست می‌کنه و ارتش باید زیر نظر دولت باشه...

– خب درستش هم همینه!

• ببین مثل این که تو حالت خوب نیست. می‌خوای دربارۀ همون بحران نفتکش صحبت کنیم؟

– نع استاد! می‌ترسم از تووش یه چیزی بزنه بیرون، کار دستمون بده...

• ببین پسر..! سودان که فرانسه نیست. درستش اینه که یک ارتش قلدر اون بالا باشه و بزنه توو سر مردوم تا همه چیز درست سرجاش قرار بگیره.

– پس مردم چطوری راحت زندگی کنن... هر روز کودتا... نمی‌دونم، هر روز شورش...

• مردوم اون جا همین جوری راحتن! توو اون گرمای زرافه‌پزون اوضاع بریزه به هم، اون‌ها هم می‌ریزن توو خیابون‌ها و شلوغ می‌شه، سرگرم می‌شن. دولت قلدر هم برای همین خوبه که بزنه توو سر مردوم و اوضاع آروم بشه و این‌ها کمی هم به فکر زندگی و کار بیفتن..!

– استاد این شماره، زیاد خوب نشد..!

• خیلی هم خوب شد... نگران نباش! زیاد کاری به کار بحران نفتکش و این جور چیزا نداشته باش... اصلش اینه که اون‌ها خواستن بدزدن، ما نذاشتیم. اصلِ اصلش هم به هیچ کس ربط نداره. سودان هم دو، سه روز دیگه آروم می‌شه، مردم باز می‌رن توو خونه‌هاشون تا کودتای بعد...

– پس تا مصاحبۀ بعد، خدا نگهدار همه...





کارتون های مُلانصرالدین







Sir David Amess

گپ و گفت



- شنیدی اولین خودروی برقی مملکت ساخته شده...
- نه بابا..! عجب ابتکار خوبی..! حالا کی می‌خوان بفروشن تا ما هم بخریم؟
- نمی‌تونی بخری که..!
- چرا نمی‌تونم؟
- واسه خاطر این که ششصد میلیون تومن قیمتشه..!
- خوب خیلی از ماشین‌های تولیدی ایران‌خودرو و سایپا، همین قدره قیمتشون!
- اما این یکی اندازهٔ یه موتور سیکلته!
- یعنی من یه موتور سیکلت را بخرم ششصد میلیون تومن، مگه مغز خر خوردم؟
- خوب دو تا چرخ بیشتر داره و تا ۲۸۰ کیلو بار رو هم می‌تونه حمل کنه...
- پس یه جایی برای حمل بار داره...
- نع..!
- ما رو گرفتی، ها! حالا چند نفر سرنشین داره؟
- دو نفر، البته به زور..!
- نه دیگه واقعا ما رو گرفتی...
- من شوما را نگرفتم... یکی دیگه هر دوی ما رو گرفته...
- لابد برق..!
- همچین!
- حالا کی این ماشین رو می‌خره؟



- راستش همه‌اش پیش فروش شده...
- واسه چی آخه؟
- می‌گن که رفت و آمدش در محدوده آزاده..!
- خب رفت و آمد موتور برقی هم آزاده، خیلی هم از این ارزونتره... تازه سه چرخه و چهار چرخه‌اش هم هست.
- از محسناتش هم اینه که کافیه در ترافیک یه ماشین دیگه تقی بزنه بهش..!
- چی می‌شه؟
- خورد و خاکشیر می‌شه... همه‌اش پلاستیکه و ارتفاعش هم از ماشین‌های دیگه هم پایین‌تره...
- بابا ای ول..! کاش ما هم از این پول‌ها داشتیم، دور می‌ریختیم.
- فقط یه خوبی داره...
- چی؟
- عین دو مدل فرانسوی و انگلیسیه... کپی معادل اصل... این‌ها هم مهندسی معکوس کردن و ساختن.
- یعنی جیگر انگلیسی‌ها بسوزه!
- ایضا جیگر فرانسوی‌ها...
- ببینیم! با شیشصد چوقی که این‌ها بابت این ماشین دارن می‌گیرن، جیگر رو سیخی چند تومن حساب کردن؟
- نمی‌دونم والله..! خدا تومن!

اندر احوالات بعضی آقازاده ها !



محمدصالح رزم حسینی

کارتون‌های وطنی

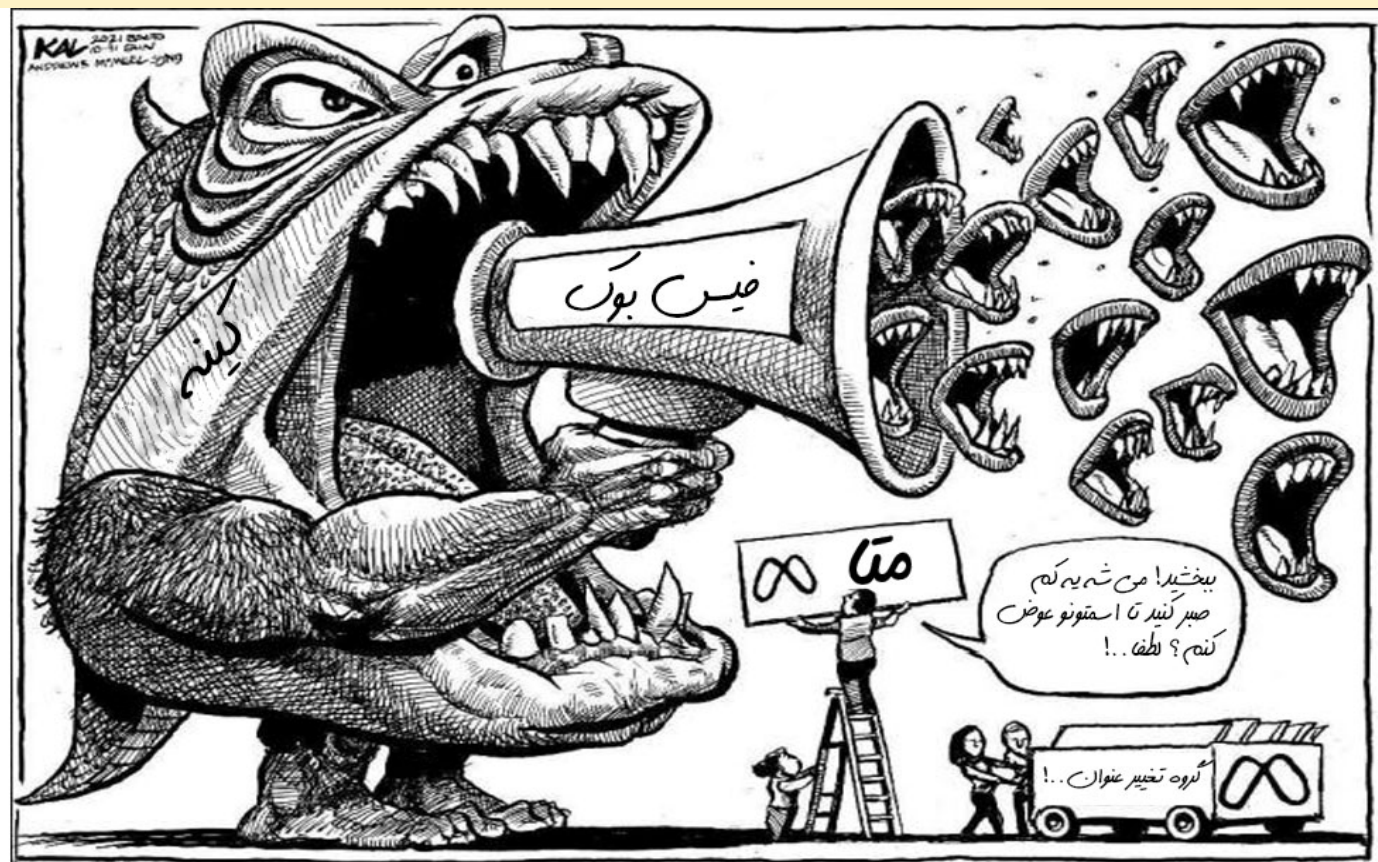
مرگ بر...

الو بابایی
پس کی دلار رو می فرستی؟
پولام تموم شده
الوووووووو

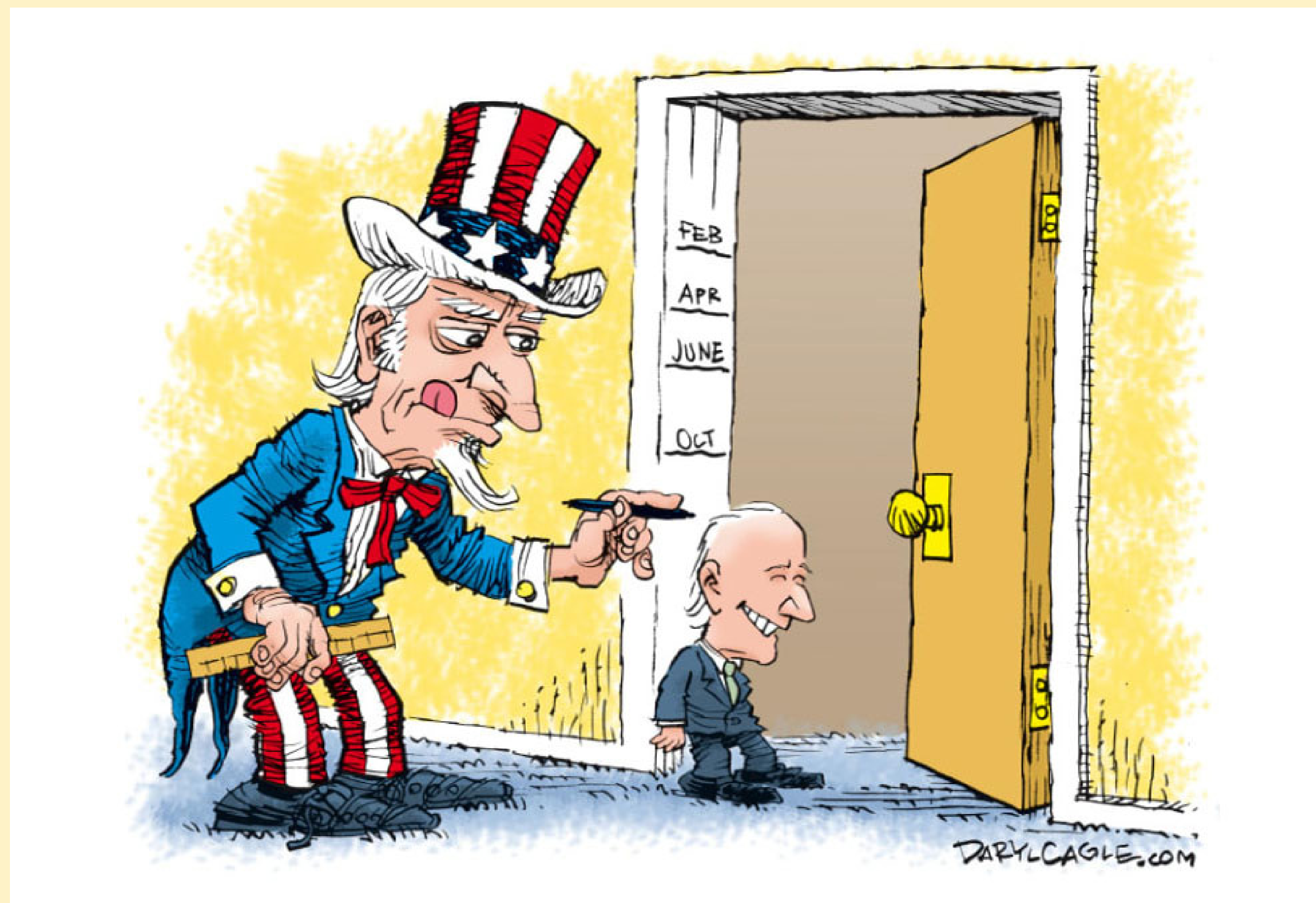


کارتون های خارجی





کارتون های خارجی



نامه‌های جنجالی

درگذشته سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعی شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران و محصولات بی‌ربط و ضعیفی را می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چالی چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد. در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر علی شمخانی برای بایدن نامه بنویسد، چه خواهد نوشت؟

ببین کا، هر کی نگات می‌کنه، خیال می‌کنه ساده‌ای، یخته هم آلزایمر داری، دست چپ و راست رو هم بلد نیستی. اما من یکی، بچه آبودانم و خیلی بهتر از تو بلدم فیلم بازی کنم.

سلام که نمی‌خوای؟ می‌خوای چی کار؟ دو دقیقه دیگه اسمم یادت می‌ره؛ می‌گی همون که از اون شرق مرق برای ما نامه نوشت. پس بی‌خیال سلام...

قبل از این که وارد بحث بشم، می‌خوام یه راز علمی برات بگم شاخ در بیاری... این دایناسورها هست که دانشمنداتون می‌رن استخوانشون رو پیدا می‌کنن و به هم می‌بندن. یادت اومد یا داری به مغزت فشار می‌یاری.

همون!

می‌دونی داستانش چی بود؟

چند میلیون سال پیش، ما آبودانی‌ها چند تا مارمولک باد کردیم و چند جای دنیا کردیم زیر خاک... به این دانشمنداتون بگو که بی‌خورد نگردن. دانشگاه آبودان چند روز دیگه اسنادش رو منتشر می‌کنه.

حالا که مشکلتون با دایناسورها حل شد، بذار بریم سر برجام خودمون...

اول از همه به عنوانِ عضو شورای عالی امنیت ملی مملکت، یک پیشنهاد دارم ناب..! ظرف سه سوت کل مشکل ما حل می‌شه؛ یه جدول زمانی یک هفته‌ای درست می‌کنیم. در این جدول، ما تعیین می‌کنیم، چه روز و چه ساعتی به همهٔ تعهداتمون در برجام بر می‌گردیم. شما هم تعهد می‌دین که فردای اعلام رسمی آژانس به اجرای تعهداتمون، شما هم رسما به برجام برمی‌گردین.

فقط یه شرط کوچولو داره؛ شما تعهد رسمی در برابر سازمان ملل می‌دین که این توافقنامه، هیچ ربطی به کنگره نداره و برای دولت آمریکا توافق قطعی و غیر قابل نقضه!

دیدی که چه آسون به توافق برگشتیم؟ تموم شد؟

عمرا..!

ببین کا..! وقتی بهت می‌گم ما مارمولک‌ها را باد کردیم و جای دایناسور بهتون قالب کردیم، می‌خوام بگم ما خودمون ختم روزگاریم.

اون وقت‌هایی که تو آلزایمر نداشتی، دولت آمریکا که تو معاونش بودی، نشسته با ما مذاکره کرده و کلی تعهد پذیرفته و بعدش هم کلی امتیاز گرفته. به هیچ کدوم از تعهداتش هم یا عمل نکرده یا اصلا نمی‌تونسته عمل کنه. یعنی تحریم رابرداشته، اما یک مشکل کوچیک مونده و اون که هیچ شرکتی جرات نکرده با ما کار کنه، چون بانکداری آمریکا عملا حاضر نشده ما را از زیر بار تحریم خارج کنه.



داری بچه خر می‌کنی؟

خو این جوری من یکی می‌تونم کل منظومهٔ شمسی را به شما بفروشم. البته شما باید پولش را همین حالا نقد بدی و یه مشکل کوچیک هم هست و اون این که یا نمی‌خوام یا نمی‌تونم به تعهدم عمل کنم.

ای زرشک..!

خیلی زرنگی والله! خودت رو هم زدی به خریت، تا همه باور کنن که آلزایمر داری.

اون که حواسش جمع بود و حساب دستش، این جور ما رو قال گذاشت... تکلیف ما با تو که از همین حالا داری ادای دیوونه‌ها را در می‌آری، از همین حالا معلومه..!

حالا بچه زرنگ بذار بهت بگن نقشهٔ شما برای ما چیه:

ما قراره که با هم مذاکره کنیم. شما هم برنامتون اینه که هر چی می‌تونین طولش بدین. چند تا از مذاکره‌کننده‌های شاخ را می‌خواین بیارین سر میز مذاکره و هی به بالا و پایین توافق گیر بدین. بعد از گذشت چند ماه، بالاخره تصمیم نوشتن توافق را می‌گیرین. سر نوشتن توافق و نقطه و کاما و غیره، چند ماه دیگه می‌گذره. بعدش هم اعلام می‌شه که آمریکا رسما به توافق برگشت.

از همون اول هم بانکداری آمریکا حاضر نیست با ما کار کنه و تحریم ما هم به شکل غیر رسمی سر جاشه. هر کشوری بخواد از ما نفت بخره، با مشکلات بانکداری و نقل و انتقال پول دست به گریبانه.

از طرف دیگه، شما دیگه گرگ بارون دیده شدین و عمرا اشتباه احمقانهٔ ترامپ را تکرار کنین. پس یه روزمه آماده می‌کنین و چپ و راست به ما گیر می‌دین؛ چرا فلان موشک را آزمایش کردین؟ چرا فلان مانور را برگزار کردین؟ فلان انفجار در فلان جا زیر سر شماست و غیره و غیره! همهٔ اون تحریم‌ها را که سر برجام باطل کردین، به شکال دیگه و به بهانه‌های دیگه بر می‌گردونین و برجام می‌شه، ظرف توخالی..!

به دانشمنداتون گفتین قضیهٔ مارمولک‌ها رو یا هنوز دارین اکتشاف می‌کنین؟

ببین کا..! دیگه از من و تو گذشته، اما حالا همون مارمولک‌ها هم می‌فهمن که توافق به اون بزرگی، به دست کشوری به اون کوچیکی به اسم اسرائیل باطل شده و البته با پول نوچه‌ای به نام عربستان.

ما اگه بخوایم توافق درست و حسابی داشته باشیم، اول باید بریم دست بوس اسرائیل و صدها درخواست الان و فرداش را هم قبول کنیم تا مثلا بشه این توافق را اجرا شده ببینیم. این هم شرط داره... شرطش اینه که تضمین بدیم هم از نظر نظامی و هم از نظر سیاسی و اقتصادی از اسرائیل ضعیف‌تر بمونیم و اجازه بدیم که اسرائیل تا فیها خالدونمون رسما نفوذ کنه و صد البته روابط با اسرائیل عادی بشه و سفارتش را هم در تهران پس بدیم.

ببین داداش! ما داریم بر می‌گردیم به مذاکرات! بگو خب..! ما هم بالاخره بعد از چهل سال گند زدن یه چیزهایی یاد گرفتیم. دیدی که سر ماجرای نفتکش‌ها چه بازی سرتون درآوردیم. پس منتظر باش که سر مذاکره چنان خشتکی از شما پرچم کنیم که یا مردونه به برجام برگردین و یا هر بار در سراسر دنیا، سکه یه پول بشین... بچرخ تا بچرخیم..!



نخست وزیر در دستشویی

فرماندهٔ ارتش سودان اعلام کرد: "نخست وزیر مملکت در خانهٔ من است، صحیح و سالم، فقط در دستشویی خانه گیر کرده است و نمی‌توانیم او را بیرون بکشیم.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، فرماندهٔ ارتش سودان افزود: "عده‌ای مغرض که از خارجی‌ها پول گرفته‌ان خواستند منو خراب کنن و گفته‌ان که من کودتا کردم. نخست وزیر مهمان من بود و وقتی رفت دستشویی از پشت در دستشویی را با قفل کتابی بسته‌ان و بی‌چاره اون توو گیر کرده..."

او در پاسخ به سئوال خبرنگاران که این افراد مغرض از کدام خارجی‌ها پول گرفته‌اند، پاسخ داد: "هنوز تحقیقات کامل نشده و معلوم نیست، کدام خارجی‌ها، اما شما فعلا بنویسید ایران تا ببینیم کدام خارجی‌ها دستشون توو کار بوده!"

عبدالفتاح البرهان در پاسخ به پرسش خبرنگار ما که حمدوک، نخست وزیر در خانهٔ تو چه کار می‌کند، پاسخ داد: "دیشب خونهٔ ما دعوت بود. بعدش رفت خلا دیگه نیومد و بعدش هم اعلام کردن که ارتش کودتا کرده... من هم از ترس کودتای ارتش، دستور دادم ارتش نیروهاش را در خیابان‌ها مستقر کنه و سر چهارراه‌ها تانک گذاشتم. بعدش یادم اومد که ما دو تا ارتش نداریم که... فهمیدم رفتم سر کار..! ببینید نامردها چه نقشهٔ حساب شده‌ای کشیده بودن."

خبرنگار ما پرسید: "خب حالا چرا حمدوک را آزاد نمی‌کنید؟"

برهان پاسخ داد: "اولا اون وقت شبی قفل ساز از کجا می‌آوردیم و حالا هم این وقت روز قفل‌ساز از کجا بیاریم؟"

او در پایان گفت: "البته باید دربارهٔ آیندهٔ چنین نخست وزیری که اجازه می‌ده، به همین راحتی در خلای خانه گرفتار بشه، خوب فکر کنیم. بعدش باید ببینیم اصلا لازم هست که حمدوک به سر کار باز گرده. فعلا که اولش باید قفل‌ساز پیدا کنیم که شکر خدا، هنوز پیدا نشده..."

کتک کاری مسالمت آمیز

احزاب عراقی با شعار ضرورت خویشتن‌داری و تظاهرات مسالمت‌آمیز، به کتک‌کاری مسالمت‌آمیز پرداختند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، همهٔ احزاب طرفدار اعتراضات مسالمت‌آمیز، چه آن‌هایی که در انتخابات پیروز شدند و چه آن‌هایی که پیروز نشدند، در منطقهٔ سبز بغداد به کتک‌کاری مسالمت‌آمیز پرداختند.





یکی از کارشناسان که اگر شما هم بودید عمرا اسمش را می‌پرسیدید، در این باره به خبرنگار ما گفت: " اصولا در عراق نمی‌شه هم مسالمت‌آمیز باشی و هم اعتراض کنی. متاسفانه، این وضعیت عراق را کسی درک نمی‌کنه. خود من هم واقعا نمی‌دونم چطوری می‌شه هم اعتراض بکنم و هم مسالمت‌آمیز باشم. این یک اشکال فنیه که باید برطرف بشه."

کارشناس دیگری هم در این باره تاکید کرد: "اصولا اعتراضات بغداد مسالمت‌آمیز بود. حالا چهار تا چوب و مشت و لگد، نمک تظاهراته."

از یکی دیگر از کارشناسان علت خشونت شدید بغداد را جویا شدیم، پاسخ داد: "والله بنده بی‌اطلاعم!"

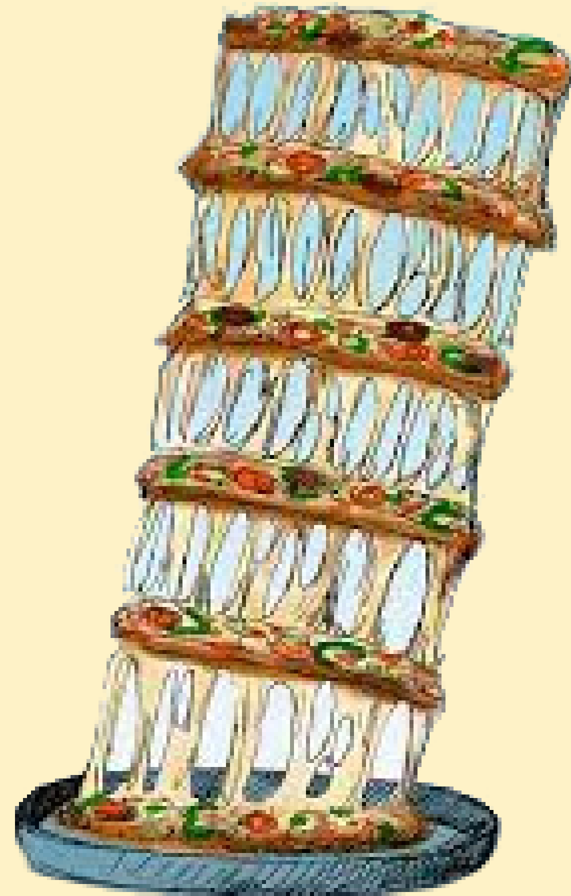
در نهایت، تظاهرات بغداد نشان داد که قبل از همه، اول باید تکلیف تعارض اعتراض مسالمت‌آمیز برطرف شود. در عراق نمی‌توان هم اعتراض کرد و هم مسالمت‌آمیز بود.

برج پیزا، رسما نامش را به پیتزا تغییر داد

ژائیر بولسونارو، اعلام کرد که در ایتالیا از برج پیتزا بالا رفته است و حالا شهرداری شهر پیزا قصد دارد، نام شهر را به پیتزا تغییر دهد.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در پی ادعای رئیس‌جمهوری برزیل، همه به صرافت افتاده‌اند که این چه کاری است که ما چنین تقارب کلامی سنگینی را بر جای بگذاریم، اصلا همان پیتزا بگذاریم تا مردم دنیا راحت شوند.

در راستای این پیشنهاد، قرار شد که علاوه بر برج، خیابان‌ها را به شکل پیتزا نقاشی کنند. کلاه‌هایی هم سر مردم بگذارند، عین پیتزا... عده‌ای هم اصلا پسیتزا بپزند و روی سرشان بگذارند تا اگر توریست‌ها



گشنه شدند، همان جا بردارند و بخورند.

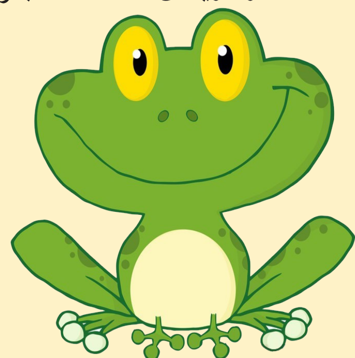
همهٔ این کارها در ازای این است که دیگر این نره خر، ژائیر بولسونارو از شهر پیزا دیدن نکنند.

شما قورباغه بگیر، ما ماهی

در پی بالا گرفتن بحران ماهی‌گیری در سواحل فرانسه، پیشنهاد سازنده‌ای مطرح شده است که بر اساس آن، انگلیسی‌ها ماهی بگیرند و فرانسوی‌ها قورباغه.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، انگلیسی‌ها پیشنهاد داده‌اند که برای حل بحران ماهی‌گیری در دریای شمال، انحصار صید قورباغه در این نقطه در اختیار فرانسوی‌ها قرار بگیرد، در عوض انگلیسی‌ها حق نداشته باشند که چیزی جز ماهی صید کنند.

فرانسوی‌ها عاشق خوردن قورباغه‌اند، اما مشکل اصلی این است که در دریای شمال، خبری از قورباغه نیست.



۱۵ آبان ۱۴۰۰ جدیدترین: افغانستان و یادگاران مرگ



خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین

MollaNasroddin Satire News Agency

واقعیت خنده دار است!



خبرهای سیاسی | خبرهای اقتصادی- اجتماعی | مجلهٔ فکاهی ملانصرالدین | خبرهای هرکی هرکی | دیدگاه | نامه‌های جنجالی | خوشگل الحکایات



خبرهای سیاسی



حسن روحانی در جلسه هیات دولت گفت: «سرعت قلم تیم‌های مذاکره اتمی در وین کند شده»...

آیتم! آیتم!

ظریف در مجلس

خودش افتاد، یا هلش دادند؟!

ایست بازرسی...!



شمارهٔ اخیر مجله | برای دانلود روی مجله کلیک کنید

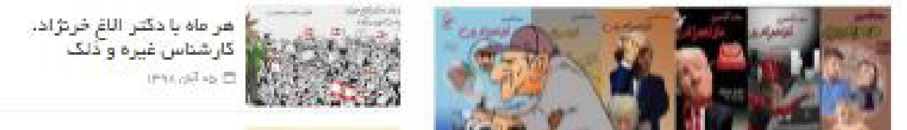


آرشیو مجله: شماره‌های پیش



دیدگاه

هر ماه با دکتر الاغ خرنژاد، کارشناس غیره و ذلک



http://mollanasroddin-magazine.ir http://msn-agency.ir

خوشگل الحکایات

آورده‌اند اهل اخبار، به نقل از طوطیان شکرکن شیرین گفتار که در دیار رومیان، نه اوضاع سیاست به کام است و نه معیشت را خوش ایام.

بیت

گفته‌اند گویندگان رازهای بس نهان
از حیات ناصواب و ناگوار رومیان
نه درم‌هاشان درم، نی لیره‌شان بس محترم
نه بساطی پر کرم ،نه رونقی اندر میان

پولشان که روزگاری، به اکرام می‌بردندی، کنون به دخل حمام نپذیرفتی و مجدشان که روزگاری به درگاه چین و ماچین بودی، کنون آن چنانش، چنین گشتی که در شامات، وقعی بر ایشان ننهند و رقعی بر صواب ایشان ننویسند.

بیت

گفت راوی، از شه بی تاج و تخت
ادعا از آن زبانش رخت بست
آن که می‌گفتی منم بخت الزمان
نه به اینش، نه به آنش، نیست بخت

ظریفی به طعنه بر آن که بر خوان کرمش جز رجز نبودی، دو بیتی به رسم ایجاز نثار کردی که

بیت

ای که می خواندی به روز و شب رجز
گر سخن پختن ندانی، پس کنون نانت بپز
یاوه‌ها گفتی و بر اقطار راندی اسب خویش
طالعت شوم است و فرجامت بود دارالعجز





MollaNasroddin Satire Magazine 36





Sohaili Esfahani

Colin Powell
1937 – 2021